

سرریز زبان‌ها: گفت‌وگو با سارا توماسون

رایان بردلی

درآمد: زمانی که زبان‌ها با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ چرا برخی زبان‌ها کلمات بسیاری از سایر زبان‌ها وام می‌گیرند و برخی با «لجاجت» در برابر هرگونه نفوذی مقاومت می‌کنند؟ در این گفتگو یکی از زبان‌شناسان زبده، سارا «سالی» توماسون، به پرسش‌هایی از این دست پاسخ می‌دهد.^۱

نخستین بار که با سارا «سالی» توماسون حرف زدم، تازه سفر سالانه‌ی سه هزار کیلومتری‌اش را پشت سر گذاشته بود، سفری به مدت دو روز، از خانه‌اش در آن آربر در میشیگان، جایی که تدریس می‌کند، به مناطق روستایی در شمال غرب مونتانا، جایی که تابستان‌ها به مطالعه‌ی زبان سالیش مونتانیایی مشغول می‌شود. توماسون سی و چهار سال است که سرگرم گردآوری و تدوین لغت‌نامه‌ی این زبان بومیان آمریکا است: در حال حاضر، کمتر از چهل نفر می‌توانند به خوبی به این زبان تکلم کنند. توماسون، به عنوان یک زبان‌شناس، مجذوب اتفاقاتی است که به هنگام تلاقی یک زبان با زبانی دیگر می‌افتند، و این که این زبان‌ها چگونه دگرگون می‌شوند، یا نمی‌شوند. من به این دلیل با او تماس گرفته بودم که به نحوه‌ی ترویج جهانی برخی کلمات – مثلاً ای‌میل، گوگل، یا توئیت – توسط فن‌آوری‌های اصالتاً آمریکایی علاقه‌مند بودم. پیشتر با چندین زبان‌شناس تماس گرفته بودم، و همه گفته بودند که باید با سالی حرف بزنم. گفته بودند که درباره‌ی نحوه‌ی انتشار خصلت‌های زبانی، پیدایش گویش‌های محاوره‌ای و ترکیبی، و نحوه‌ی تعامل زبان‌ها با یکدیگر و دگرگون شدنشان در طول زمان، شناخت او از همه بیشتر است.

دولت فرانسه تلاش فراوانی به خرج داد تا در برابر وام‌واژه‌های آمریکایی مانند «ای‌میل» مقاومت کرده، و به جای آن «مساژری الکترونیک» یا «کوریل» را ترویج کند و نهادی به همین منظور تأسیس کرد. قوانینی هم در این باره به تصویب رسید و به اجرا گذاشته شد. با این حال، «ای‌میل» رواج پیدا کرد – خیلی ساده، به این دلیل که کارآمدتر بود. اما توماسون به ویژه مجذوب زبان‌هایی بوده که، حتی در مواجهه با تأثیر و تسلط فرهنگی فوق‌العاده، در برابر این‌گونه وام‌گیری‌ها مقاومت کرده‌اند.

^۱ این مقاله برگردان و بازنویسی گزیده‌هایی از اثر زیر است:

Bradley, Ryan (2016) 'Language Leakage: An Interview with Sarah Thomason', *Paris Review*.

سارا گری توماسون، معروف به سالی، زبان‌شناس آمریکایی و از نویسندگان بسیار پرکار این رشته است و در دانشگاه‌های مختلفی در سطح جهان به عنوان استاد مدعو تدریس کرده است. آخرین اثر او، که در همین گفت‌وگو نیز از آن یاد می‌کند، مقدمه‌ای بر زبان‌های در معرض خطر (۲۰۱۵) است.

آیا درست است که بگوییم کار شما مطالعه‌ی اتفاقاتی است که به هنگام تلاقی دو زبان می‌افتند؟ آیا «تلاقی» کلمه‌ای بیش از حد ملایم نیست؟ من تصور می‌کنم اتفاقات بسیار متنوعی می‌افتند، که گاهی ملایم‌اند و گاهی هم نیستند.

تعبیر درستی است، هرچند این که یک زبان به دلیل کشتار همه‌ی کاربران آن نابود شود عملاً بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد. البته، در چند مورد تمام تکلم‌کنندگان یک زبان به خاطر فوران آتش‌فشان در یک جزیره نابود شده‌اند. و در چند مورد نیز (که دست کم یک مورد آن در آمریکا است) تقریباً تمام تکلم‌کنندگان به دلیل ابتلا به آبله از میان رفته‌اند و بازماندگان‌شان را هم مردم لینیچ کرده‌اند.

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که زبان‌های تخصصی یا «زبانواره‌ها»، به ویژه زبانواره‌های متعلق به دنیای فن‌آوری، در سراسر فرهنگ به جریان می‌افتند. آیا این پدیده توجه شما را هم جلب کرده است؟

بله، این نکته اهمیت آشکاری برای تاریخ اجتماعی هم دارد. چیزهایی که امروزه غالب و بارز به نظر می‌رسند، در گذشته منحصر به خرده‌فرهنگ خاصی بوده‌اند. یک جنبه‌ی این ماجرا اتفاقاتی است که برای زبان عامیانه می‌افتد. هر نسلی از نوجوانان کلمات خاص خود را خلق می‌کند، چون اصلاً هدف از زبان عامیانه‌ی نوجوانانه ایجاد یک مجموعه کلمات درون‌گروهی است که افراد بیرون از گروه، مثلاً افراد مسن، نتوانند به خوبی آن‌ها را درک کنند. خیلی از این کلمه‌ها عمر کوتاهی دارند. نسل بعدی از راه می‌رسد، کلمات خاص خودش را به همراه می‌آورد، و کلمات قدیمی‌تر محو می‌شوند. اما بعضی از کلمه‌ها هم محو نمی‌شوند، بعضی از آن‌ها برقرار می‌مانند - و پیش‌بینی این که کدام‌ها می‌مانند و کدام‌ها نمی‌مانند کار بی‌فایده و بی‌نتیجه‌ای است. اما دقیق شدن در کلماتی که برقرار مانده‌اند کار جالبی است، چون نشان می‌دهد که این کلمه‌ها مفید و قابل استفاده بوده‌اند. جالب توجه است که ببینیم کدام کلمه‌ها مفید و قابل استفاده از آب در می‌آیند. کاربرد «موس» کامپیوتر حتماً زمانی به یک خرده‌فرهنگ بسیار کوچک محدود می‌شد.

حتماً همین طور است که می‌گویید، هرچند که حالا دیگر آن قدرها هم کلمه‌ی موس را نمی‌شنویم: حالا پد، اسکرین، و امثال آن‌ها را داریم. به همین خاطر، حدس می‌زنم مسئله این است که یک وسیله تا کی همچنان مورد استفاده قرار گیرد.

درست است. اگر یک وسیله دیگر رواج نداشته باشد، کلمات مربوط به آن هم از رواج می‌افتند، یا این که ممکن است معناهای تازه‌ای پیدا کنند. صد سال پیش، من و شما احتمالاً می‌توانستیم اجزای افسار اسب را نام ببریم. الان من فقط می‌دانم دهنه چیست، چیز دیگری در این باره نمی‌دانم. اگر قرار بود الان برای آنچه که «اسب بخار» نامیده می‌شود اصطلاحی پیدا کنیم، ممکن نبود تعبیر «اسب بخار» را انتخاب کنیم، چون اسب‌ها دیگر جایگاهی در آگاهی عمومی ندارند.

آیا زبان‌هایی وجود دارند که قابلیت بیشتری برای سازگاری از خود نشان دهند؟ آیا در تلاقی دو زبان، یکی «پیروز» می‌شود؟

حتماً همین طور است. اما این مقایسه هیچ ربطی به ساختار یا مجموعه واژگان یک زبان ندارد. مسئله کلاً به عوامل اجتماعی مربوط می‌شود. این طور نیست که آدم‌ها به هم برسند و یک عده به عده‌ی دیگر بگویند: هی! زبان شما خیلی کارآمدتر از زبان ما است! بستگی به این دارد که کدام عده قدرت دارند. دنیایی که من در آن زندگی می‌کنم، دنیایی که شما در آن زندگی می‌کنید، اروپای غربی، آمریکا، کشورهای به شدت صنعتی‌اند، الگویی که ما به آن خو گرفته بودیم استعمارگری بوده – و این طوری است که زبان‌های بومی به مخاطره افتاده‌اند. خیلی از زبان‌های بومی نابود شده‌اند، و آن‌هایی هم که نابود نشده‌اند به شدت در معرض خطرند. به نظر می‌رسد که روال کار این بوده است.

اما جامعه‌ای را تصور کنید (دارم از جوامع شکارگر – گردآورنده حرف می‌زنم، که هنوز تعداد زیادی از آن‌ها را می‌شود در گوشه و کنار دنیا دید)، که اعضای آن به روال برون‌همسری عمل می‌کنند، یعنی باید همسری بیرون از جامعه‌ی خود انتخاب کنند، و شرط تعلق به جامعه‌ی بیرون اغلب این است که به زبانی متفاوت حرف بزنند. اگر در چنین جامعه‌ای زندگی کنید، دست کم با یک گروه یا جامعه‌ی دیگر و همچنین چندین گروه نسبتاً کوچک دیگر در تماس خواهید بود – و بقای زبان‌های مختلف، کاملاً به سود شما است. شما نمی‌خواهید کل فرهنگ‌تان را عوض کنید، برای فرهنگ خودتان ارزش قائل‌اید، برون‌همسری به نظرتان روال کار دنیا است، و قطعاً می‌خواهید ازدواج کنید، و عقیده دارید که نباید با خواهر خودتان ازدواج کنید. در نتیجه، تفاوت زبانی را حفظ می‌کنید (تا امکان تفاوت‌گذاری فرهنگی و اجتماعی و امکان برون‌همسری حفظ شود).

این یکی از دلایل باقی ماندن زبان‌ها است. پدیده‌ی دیگری هم هست. در پاپواگینه‌ی نو و نواحی اطراف آن حدود هزار زبان وجود دارد. این یعنی تکلم‌کنندگان به این زبان‌ها به هم نزدیک‌اند، و گروه‌های کوچکی را تشکیل می‌دهند. بعضی از آنها با هم در ارتباطند، و بنابراین خیلی به هم شباهت دارند. احتمالاً تصادفی نیست که در این نقطه از دنیا، این همه زبان در منطقه‌ی به نسبت کوچکی وجود دارند. معمول است که گروه‌ها عمداً زبان خود را تغییر دهند، تا زبان‌شان خیلی شبیه همسایگان‌شان نباشد. چشمگیرترین نمونه‌ها را در جایی می‌شود پیدا کرد که با گویش‌های متفاوتی از یک زبان واحد مواجه می‌شویم، ما دل‌مان نمی‌خواهد خیلی شبیه همسایه‌هایمان باشیم. این روال حفظ هویت است، پدیده‌ای برای فاصله‌گذاری بین گروه‌ها.

آشنایی شما با زبان سالیسِ مونتانی از کجا آغاز شد؟

مشغول کار روی «برخورد زبان‌ها» بودم، و نواحی شمال غرب اقیانوس آرام – واشنگتن، اورگان، به خصوص بخش‌های مجاور بریتیش کلمبیا – یکی از شناخته‌شده‌ترین مناطق در سراسر دنیا برای تحقیقات زبان‌شناختی است. در این منطقه زبانی‌هایی وجود دارند که همه جور اشتراک در ویژگی‌های ساختاری بین‌شان دیده می‌شود، و این در حالی است که بعضی از این زبان‌ها تا آن‌جا که ما اطلاع داریم در هیچ ارتباطی با زبان‌های دیگر قرار نگرفته‌اند. این اشتراک‌ها (نه خیلی در حیطه‌ی واژگان، بلکه بیشتر در مورد ویژگی‌های ساختاری) به وضوح دیده می‌شود، این ویژگی‌های مشترک را این زبان‌ها از پیشینیان خود به ارث نبرده‌اند، این‌ها ویژگی‌هایی هستند که از زبانی به زبان دیگر منتقل شده‌اند. این پدیده نیز به چشم می‌خورد که سه یا چند زبان، که در منطقه‌ای واحد رواج دارند، ویژگی‌های خود را از طریق چندزبانی بودن سخن‌گویان به یکدیگر منتقل کرده باشند.

خانواده‌ی من تابستان‌ها را در میان رشته کوهی در منتهی الیه شرقی منطقه‌ای سر می‌کردند که زبان سالیس در آنجا تکلم می‌شود - بیشتر زبان‌های هم‌خانواده‌ی سالیس در دریاکنار همین منطقه رواج دارند. من فکر می‌کردم اگر به تحقیق درباره‌ی این زبان بپردازم، می‌توانم از اوضاع این منطقه‌ی زبان‌شناختی سر در بیاورم. قبیله‌نشین‌ها هم به کسی نیاز داشتند که بیاید و برای آشنایی بیشتر با سیستم نوشتاری به آنها کمک کند، خط برایشان یک وسیله‌ی زبانی جدید بود، و من به دردشان می‌خوردم. فکر می‌کردم اول این زبان را می‌شناسم، بعد کل خانواده‌ی زبان‌های سالیس را می‌شناسم، و آن وقت می‌توانم به مطالعه‌ی تاریخ این زبان‌ها بپردازم - در این باره تحقیق کنم که ویژگی‌های مشترک این زبان‌ها چگونه از یک خانواده‌ی زبانی اخذ شده، این اتفاق از کجا آغاز شده، و این ویژگی‌ها چگونه از یک خانواده‌ی زبانی به خانواده‌ی زبانی دیگری منتقل می‌شوند. به همین خاطر، در سال ۱۹۸۱ تلاش برای آموختن این زبان را آغاز کردم و ده سال طول کشید تا فهمیدم برای اجرای پروژه‌ای که در نظر داشتم شاید به ۱۵۰ سال دیگر نیاز داشته باشم، و بعد هم یک قرن دیگر برای این که بتوانم وضعیت این منطقه‌ی زبان‌شناختی را فهم کنم.

اما در همین حال، واقعاً مفتون این زبان شدم. زبان شگفت‌انگیزی است. من حروف بی‌صدا را دوست دارم، و این زبان سی و هشت حرف بی‌صدا دارد. من از کلمات طولانی و پیچیده خوشم می‌آید، و این زبان کلمات طولانی و پیچیده دارد.

و این زبان، اگر به طنز بگوییم، زبان لجوجی است، نه؟

زبان‌های خانواده‌ی سالیس از زبان‌های انگلیسی یا فرانسوی وام نمی‌گیرند. زبان فرانسوی زبان اروپایی دیگری بود که این زبان‌ها در معرض آن قرار گرفتند، اما لجاجت به خرج دادند، و این لجاجت پدیده‌ی نایابی نیست، بلکه در کل منطقه وجود دارد، و همین است که آن را جالب توجه می‌کند.

می‌گویید که از زبان‌های دیگر «وام‌گیری» نمی‌کنند. ممکن است مثالی بزنید؟

مثلاً کلمه‌ای که آن‌ها در ازای خودرو (اتوموبیل) استفاده می‌کنند به این معنی است: «چیزی که پای چین خورده دارد»، که از قضا مثالی است که نشان می‌دهد کلمه‌ها چگونه فرهنگ شما را منعکس می‌کنند. اگر اهل ردیابی باشد، آن وقت به رد لاستیک‌های خودرو دقت می‌کنید - و این رد و نشان همان گرانیگاه آن کلمه‌ی خاص است. مثال دیگر، کلمه‌ای که برای تلفن به کار می‌برند به این معنی است: «چیزی که در آن نجوا می‌کنی»، یا «با آن درگوشی حرف می‌زنی».

هیچ نظری در این باره دارید که چرا این زبان‌ها وام‌گیری نمی‌کنند؟

می‌دانم که دلایل فرهنگی دارد، چون در غیر این صورت به سادگی می‌توانستند از زبان‌های دیگر وام‌گیری کنند. اما بیش از این چیزی نمی‌دانم. همین سؤال را خودم سال‌ها پیش از یک مرد مسن پرسیدم، نود سالی داشت. یک نفر از او پرسیده بود معادل «دستگاه تلویزیون» به زبان شما چیست، و او گفته بود نمی‌دانم، اما حدس می‌زنم فلان و بهمان باشد ... الان به خاطر ندارم که دقیقاً چه گفته بود، اما چیزی بود در این مایه‌ها: «به آن نگاه می‌کنی»، یا

چیزی شبیه این. پرسیدم چرا چنین کاری می‌کنید؟ چرا همان کلمه‌ی انگلیسی «تلویژن ست» را به کار نمی‌برید؟ گفت دلیلش را نمی‌دانم، ولی این کار را نمی‌کنیم.

درباره‌ی تغییرات زبانی در گینه‌ی نو به شما گفتم، تغییراتی که هدفشان تفاوت‌آفرینی و فاصله‌گذاری بین زبان‌ها است. در آن‌جا جزیره‌ای به نام بوگنویل وجود دارد؛ اگر تاریخ جنگ جهانی دوم را خوانده باشید حتماً به اسم این جزیره برخورد کرده‌اید. جزیره‌ی بزرگی است و زبانی تحت عنوان «بوئین» در آن رواج دارد. بوئین‌گویی‌های متعددی دارد، که یکی از آن‌ها «اویسای» است. در کل، حدود پانزده هزار نفر به زبان بوئین تکلم می‌کنند، و شاید هزار و پانصد نفر آنها گویش اویسای دارند. زبان بوئین، و همه‌ی گویش‌های آن، ساختار جنسیتی بسیار پیچیده‌ای دارد، همانند ساختاری که در زبان‌های فرانسوی، روسی، یا آلمانی می‌بینیم، اما بسیار پیچیده‌تر، چون هر اسم یا مذکر است یا مؤنث، و افعال باید به لحاظ جنسیتی با اسامی همخوانی داشته باشند، و صفت‌ها نیز از این نظر باید با اسامی همخوان باشند، و مانند این‌ها. بنابراین، در یک جمله نشان‌های زیادی می‌بینیم که به جنسیت اشاره دارند – این روال هم در نحو و هم در واژگان این زبان جاری است. اما در گویش اویسای، همه‌ی جنسیت‌ها به شکل معکوس به کار می‌روند. یعنی هر اسمی که در گویش اویسای مؤنث است، در همه‌ی دیگر گویش‌های زبان بوئین مذکر محسوب می‌شود.

چنین تفاوتی را نمی‌شود صرفاً به عنوان نوعی تحول زبان‌شناختی عادی، طبیعی، و تدریجی در نظر گرفت. منظورم این است که آن‌ها حتماً نشسته‌اند و با خود گفته‌اند که ما بیش از حد به این آدم‌ها شبیه هستیم، و باید برای حل این مشکل کاری بکنیم. و چنین کاری کرده‌اند. بسیاری از زبان‌شناسان، شاید اکثر آنان، خواهند گفت حتی امکان چنین تحول زبانی‌ای وجود ندارد. اعتقاد من، که هرچه پیرتر می‌شوم رادیکال‌تر هم می‌شود (و چه خوب، چون آدم دلش نمی‌خواهد به لحاظ فکری فسیل شود)، این است که آدم اگر از انگیزه‌ای به قدر کفایت قوی برخوردار باشد، می‌تواند هر جنبه‌ای از زبان خود را تغییر دهد و دگرگون کند. البته، چنین تغییر و تحولی فقط زبان خود آدم، و نه هرکس دیگری، را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مگر این که دیگران نیز به همین تغییر و تحول مبادرت ورزند.

انجام چنین کاری در زبان انگلیسی کار دشواری است. هم سکون زیادی دارد، و هم سخن‌گویان زیادی. اما اگر فقط هزار و پانصد نفر باشید و واقعاً بخواهید زبانتان را دگرگون کنید قضیه فرق می‌کند ...

آیا این نگرانی وجود دارد که فن‌آوری نحوه‌ی برخورد زبان‌ها را تغییر داده باشد؟ آیا چنین روندی در سراسر دنیا و به شکل بی‌وقفه در جریان است؟ و زبان انگلیسی دارد به زبان غالب دنیا مبدل می‌شود؟

خب، برای آن عده‌ای از ما که برای گوناگونی زبانی ارزش قائلم، بله، این یک نگرانی جدی است. از سوی دیگر، با مسئله‌ی به خطر افتادن موجودیت بعضی زبان‌ها مواجهیم. در دهه‌ی گذشته، تبلیغات گسترده‌ای در این باره صورت گرفته، و در فضای اینترنت ده‌ها، اگر نگوئیم صدها، وب‌سایت برای احیای زبان‌های به مخاطره افتاده فعال شده‌اند. البته کشورهای هم هستند که نمی‌خواهند زبان انگلیسی کمترین تأثیری بر زبانشان داشته باشد – اما این که یک زبان اصلاً می‌تواند به شکل کاملاً موفقیت‌آمیزی در این زمینه عمل کند یا نه، پرسشی است که نمی‌توان به آن

جواب قطعی داد. تنها زبانی که به شکل کاملاً موفقیت‌آمیزی احیا شده هنوز همان زبان عبری است. این که زبان شما وسیله‌ی بیانی یکی از ادیان بزرگ دنیا باشد به ثمربخشی تلاش‌ها برای احیای آن بسیار کمک می‌کند.

به نظر تان زبان‌های دیگری هم هستند که در کار احیای خود موفق عمل کرده باشند؟

دو مورد دیگر نیز نویدبخش به نظر می‌رسند، هرچند که روشن نیست در ادامه تا کجا پیش خواهند رفت. یکی از آن دو زبان «مائوری» است، که زبان بومی زلاند نو است. وقتی می‌گویم «بومی»، منظورم این است که این زبان فقط سیصد سال پیش از ورود بریتانیایی‌ها در آن‌جا پدید آمده، اما هنوز قدیمی‌ترین زبان آن منطقه به شمار می‌رود. مورد دیگر زبان هاوایی است. در هردو مورد، راهبردی موسوم به «کاشانه‌ی زبان» به کار گرفته شد، جایی که کودکان، کودکان پیش‌دبستانی، در محیطی قرار می‌گرفتند که همه فقط به زبانی که باید احیا می‌شد حرف می‌زدند، و چون بچه‌ها در سنین پایین به این محیط‌ها پا می‌گذاشتند، بخت زیادی برای مهارت‌یابی کامل در این زبان‌ها داشتند. این راهبرد ابتدا در زلاند نو به اجرا گذاشته شد، و مائوری حالا یکی از زبان‌های رسمی این کشور شده، اما تردیدهایی هم در این باره وجود دارد که آیا این احیای زبانی بیش از اندازه دیر نبوده است؟ چون در زلاند نو، نیز، همه به زبان انگلیسی نیاز دارند. من سال گذشته کتاب درسی‌ای درباره‌ی زبان‌های به مخاطره افتاده منتشر کردم، که فصل آخر آن به احیای زبان‌ها اختصاص داشت. می‌خواستم مطالب آن برای کسانی که خواهان احیای زبان خودند عملی به نظر برسد، به همین خاطر تلاش کردم نکات خوش‌بینانه‌ای بگویم، اما گفتن این چنین نکاتی بدون دروغ‌گویی کار دشواری است.

برنامه‌های دیگری نیز تدارک دیده شده‌اند. یکی از برنامه‌های موفق در این زمینه را استاد بازنشسته‌ی دانشگاه برکلی به نام لیان هینتون مدیریت می‌کند. این برنامه زبان‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهد که نفس‌های آخر خود را می‌کشند اما هنوز چند نفری هستند که به خوبی به آن زبان‌ها تکلم کنند. در جریان این برنامه، این افراد با جوانانی هم‌سین می‌شوند که مشتاق فراگیری آن زبانند، و می‌آموزند که در قالب تیم‌های دو نفره با هم همکاری کنند. واقعاً کار چشمگیری است. اما ابعاد محدودی دارد. اگر شما هم مانند من زبان انگلیسی را زبانی ملال‌آور می‌دانید، فکر کردن زیاد به این اوضاع می‌تواند شما را افسرده کند. اما زبان‌هایی هم هستند که در حال زوالند و با این حال زبانی جز انگلیسی دارد جای آنها را می‌گیرد. فرهنگ‌ها تحول پیدا می‌کنند، زبان‌ها دگرگون می‌شوند، و علاوه بر زور، عوامل متعدد دیگری هم وجود دارند که مردم را به دست شستن از زبان خود و سخن گفتن به زبان دیگران مجبور می‌کنند.

برگردان و بازنویسی: نیما پناهنده